

مانه بهمان سلام

مانه است شادم کرد و عکس شاد ترسم. پیشانی منند تو مانند استادان - بنام گوی منی از
بیکوت را فر گرفته. چه است در این سه سال که بهر گرا بندم ام مردانه تو و تفکر تو است.

و شوق در زمانه آخر آردنه نغمه می طرب است. بالذات فرادان آنرا خوانم.

نوشته ام سخنرانی است را در امر که برام خواهم فرستاد "نیت خیر کردن که ببارد فایه است"
ضلع می خواهم آنرا بشنوم و بخوانم. لطفاً زودتر بفرست چون در اوایل این ماه باید باره بره بره بروم
دیگر کردم ممکن است که در بروم در هر صورت در آنجا پیش از این جا به نامه و شوکر بنام دارم.
گفته در شعرا در سینه خوانند. من که برای آنها چیزی نفرستادم، نمی دانم کدام است.
به هر حال از این که مانده شادم.

بطوریکه قبلاً برایت نوشتم شعرا بر سر زندگام اینه گزیده از آنهارا به دکترای
عجل کرده گرام که تقریباً ... صنف می شود یا بگذرد. قبلاً من خودم آنها را می شنوم. ایداً.

اما خوب اینها سرگذشت من اندک باور کن از آنجا که از گذشته و کنار مرا به این کار گزیده
یا ولادت کرده اند که خودم هم به این فکر استادم که یا باید راهم راه بروم یا نه حساب نمی آورده
که آورده اند یا باقی آثار بسیار بر کنده من را در دست داشته باشند ...

از این که تو هم مرا به این کار تشویق کنی، تشکر. شعر و فصلک با ما این عادی
چاپ شده که فکر میکنم برای چاپ کتاب به این شکل به درد بخورد. نمی دانم تر
تجربه بگردد یا انتشارات نوید داری. منی است مرا هم در جهان بگذردی و وقتها
تحقق کنی بر این چاپ برار نسخه به به نظر و چه هزینه اش دارد؟

از محبت فرستادم و به دوستی است امیدوار.

راستی مانه جان شعر کن گفتم - شوق را در ایران چاپ کنی که صد بار
به از خارج است و مرا هم در جهان آن بگذرد.

در انتظار نامه و همدار است به هم

ارام

لین ۲۴ مه ۱۹۹۰

خوش میام دو قطعه "انسان مصونی" "درون آینه" را که خودم چاپ کرده ام. بکنه که